

تحلیل فترت و انقطاع امامت بر اساس روایت «عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الْأَئِمَّةِ...»

مسلم کامیاب^۱

چکیده

از مجموع روایات و گزارش‌ها چنین برداشت می‌شود که بعد از شهادت امام یازدهم علیه السلام امام مهدی عجل الله تعالی فرجه به عنوان امام دوازدهم شیعیان معرفی گردیده است. فراوانی روایات اثناعشر و روایات خاص دیگر مانند روایات تولد و گزاره‌های تاریخی مؤید همین باور است. کلینی روایتی را گزارش داده است که ظاهر آن گویای وجود فترت و انقطاع مسئله امامت بوده و پس از آن، زمین به وسیله امام دوازدهم پر از عدل و داد خواهد شد. در این نوشتار با روشی توصیفی تحلیلی، به بررسی روایت مزبور پرداخته شده است. منبع‌شناسی و بررسی سندی این روایت آغازی است که این تحقیق برای ارائه اعتبار حدیث برمی‌گزیند. سپس فقره اصلی روایت با استعانت از روایات دیگر مورد بررسی قرار می‌گیرد. با توجه به معانی فترت و روایات هم‌خانواده می‌توان گفت: مراد از فترت در حدیث، به معنای نبود امام و وجود انقطاع در امامت نیست؛ بلکه به دوران ضعف و سکون اهل بیت علیهم السلام اشاره دارد.

واژگان کلیدی: مهدویت، حدیث مهدوی، فترت ائمه، سکون اهل بیت علیهم السلام.

^۱. پژوهشگر پژوهشکده مهدویت و موعودگرایی انتظار پویا. Moslemkamyab61@gmail.com

پر می‌کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است؛ پس از فترتی میان امامان، همان گونه که پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پس از فترتی از پیامبران مبعوث شد.»

منبع‌شناسی حدیث

اولین نقل‌کننده این حدیث مرحوم کلینی است که این روایت را در باب فی الغیبه کافی^۱ و سپس نعمانی در کتاب الغیبه^۲ آورده است. بعد از این دو محدث، این روایت مورد توجه نبوده تا دوران جوامع‌نویسی که مجلسی در بحارالانوار^۳ آن را ذکر کرده است. در دوران معاصر نیز در معجم احادیث الامام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام^۴ گزارش شده است.

اعتبارسنجی

در اعتبار این سند دو دسته افراد وجود دارند: برخی از آنان مانند احمدبن‌ادریس،^۵ محمدبن‌احمدبن‌یحیی،^۶ محمدبن‌ولید^۷ و ابوحمزه ثمالی^۸ توثیق شده و برخی دیگر مانند جعفر بن قاسم،^۹ ولید بن عقبه^{۱۰} و حارث بن زیاد،^{۱۱} مجهول هستند. درباره شعیب باید گفت او بین

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۴۱، ح ۲۱.

۲. نعمانی، الغیبه، ص ۱۸۶، ح ۳۸.

۳. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۹، ح ۱۹.

۴. کورانی و همکاران، معجم احادیث الامام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام، ج ۵، ص ۴۱، ح ۹۰۱.

۵. ثقة فقیها فی أصحابنا، کثیر الحدیث (نجاشی، رجال، ص ۹۲، ش ۲۲۸).

۶. نجاشی درباره او می‌گوید: ثقة فی الحدیث (نجاشی، رجال، ص ۳۴۸). شیخ طوسی درباره او می‌گوید: جلیل القدر، کثیر الروایة (طوسی، فهرست، ص ۴۰۷، ش ۶۲۳). از همین رو ابن‌الولید که از راویان سخت‌گیر مدرسه قم بوده برخی از راویانی که محمدبن‌احمد از آنان نقل کرده را استثنا کرده است.

۷. نجاشی با عبارت «ثقة، عین، نعی الحدیث» او را توثیق کرده است (نجاشی، رجال، ص ۳۴۵، ش ۹۳۱).

۸. نجاشی با عبارت «ثقة» او را توثیق کرده است (همان، ص ۱۱۵).

۹. نمازی شاهرودی، مستدرکات علم رجال، ج ۲، ص ۱۸۲.

۱۰. همان، ج ۸، ص ۱۰۸.

۱۱. همان، ج ۲، ص ۲۷۰.

شعيب بن يعقوب عقرقوفي^۱ و شعيب بن اعين حداد كوفي^۲ مشترك است كه هر دو ثقه توصيف شده‌اند.^۳ بنا بر اين اين روايات به خاطر چندين فرد مجهول، ضعيف است؛ ولي محتوای آن با ديگر روايات هم خوانی دارد. فقره اول روايت، با ساير رواياتي كه ائمه عليهم السلام در آنها مهدويت را از خود نفی کرده‌اند، تأييد می‌گردد.^۴ فراز دوم، بخش مرتبط به اوصاف امام - كه فراگيري عدالت بر روی زمين است - با روايات بی شماری تأييد می‌شود. تنها همان ظهور بعد از فترت باقی می‌ماند كه به نظر می‌رسد با روايات ديگر كه استمرار امامت را می‌رساند معارض است؛ اما با تفسير دقيق فترت كه در ادامه مقاله به آن خواهيم پرداخت، آن نیز تأييد می‌گردد.

بررسی محتوایی

در روايات مهدويت معمولاً صدور روايات از دو جنبه پرسمانی و گفتمانی است: احاديث پرسمانی، در پاسخ پرسشی بوده‌اند كه از امامان عليهم السلام در موضوع مهدويت، به عمل آمده و ايشان به آن‌ها پاسخ داده‌اند. احاديث گفتمانی نیز از باب تبیین درست عقايد مذهب و تقويت گفتمان مهدويت در جامعه شيعی و اسلامی و اصلاح نگره‌های ناصواب از امامان عليهم السلام صادر شده است.

حدیث مذکور از نوع احاديث پرسمانی است كه راويان با پرسش از مصداق مهدی عليه السلام با پاسخ از جانب اهل بیت عليهم السلام مواجهه شده‌اند. به صورت معمول نوع پاسخ‌ها به همراه توصیفات است كه برخی از آنان نیاز به توضیح و تبیین دارد. از اين رو در ابتدا فراز آغازين حدیث كه بر تشخيص

۱. شعيب بن يعقوب العقرقوفي (نجاشی، رجال، ص ۱۹۵، ش ۵۲۰).

۲. شعيب بن اعين الحداد كوفي (همان، ش ۵۲۱).

۳. نجاشی، رجال، ص ۱۹۵، ش ۵۲۰ و ۵۲۱.

۴. ر. ك: حمیری، قرب الاسناد، ص ۳۷۴؛ صدوق، كمال الدين، ج ۲، ص ۳۶۱ تا ۳۷۷.

مصدق صاحب الامر تأکید دارد، تبیین می‌گردد. سپس فراز «عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الْأُمَّةِ» که به نظر می‌رسد با ابهام روبه‌رو است، شرح داده می‌شود.

صاحب الامر

صاحب از ریشه «صحب» به معنای مقارنت و معاشرت آمده است.^۱ برخی دیگر از لغت‌شناسان آن را در ملازم، همراه و کسی که حق تصرف در چیزی دارد، به کار برده‌اند.^۲ معنای اخیر نزدیک‌تر از دیگر معانی است.

کلمه امر در معانی مختلفی مانند امور (شأن و کار) و ضد نهی، به کار رفته است.^۳ اما در روایت‌های مرتبط با آموزه «امامت» عبارت «الامر» بر «ولایت اهل بیت علیهم السلام» و پذیرش آن‌ها به عنوان «حجت و ولی خدا» دلالت دارد.^۴ با توجه به این دسته از روایت‌ها بوده که اهل بیت علیهم السلام به عنوان صاحبان حقیقی ولایت و امامت، با عبارت «صاحب هذا الامر» خوانده شده‌اند.^۵

در مصداق‌شناسی صاحب هذا الامر، روایات با یکدیگر هم‌داستان نبوده و با دو دسته روایت مواجه هستیم: در یک دسته از روایات، مقصود از «صاحب هذا الامر» تمامی امامان دانسته شده و برخی از آنان نیز مصداق آن معرفی شده‌اند.^۶ دسته دیگر به‌طور ویژه، مصداق «صاحب هذا الامر» را امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریک می‌داند.^۷ فراوانی کاربرد این واژه برای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریک و نفی این لقب از جانب

۱. ابن فارس، معجم المقاییس اللغة، ج ۳، ص ۳۳۵؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱، ص ۵۱۹.

۲. راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۴۷۵.

۳. ابن فارس، معجم المقاییس اللغة، ج ۱، ص ۱۳۷.

۴. ر. ک: صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۷۴ و ۱۸۲؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۶۷ و ۲۸۴؛ خزاز قمی، کفایة الأثر، ص ۳۱۰.

۵. جهت دیدن روایت‌ها: ر. ک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۸۴؛ همان، ج ۱، ص ۳۱۱ تا ۳۱۳، ص ۳۲۳؛ نعمانی، الغیبة، ص ۳۲۷؛ صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۲۲۹.

۶. صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۲۰، ج ۲.

۷. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۴۲، ج ۲۶ و ص ۳۳۳، ج ۴.

اهلبیت علیهم السلام درباره خود، انصراف به این دارد که در روایات، صاحب الامر انصراف بر امام مهدی رحمته اللطیف دارد؛ مگر آنکه قرائن درون متنی در روایات خلاف آن را ثابت کند.

در این قسمت از روایت، راوی پرسش ذهنی خود را به گمان آنکه امام صادق علیه السلام صاحب این امر است می پرسد. امام نیز در پاسخ، ضمن نفی آن از خود و فرزندانش، با ارائه توصیف های ویژه مانند «يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا» مصداق آن را امام مهدی رحمته اللطیف معرفی کرده است.

فترت ائمه

اصل واژه فترت از «فتر» گرفته شده^۱ و تمامی لغت شناسان آن را به معنای ضعف و سستی^۲ یا سکون پس از حدت و آرامش معنا کرده اند.^۳ از نظر کاربرد نیز در همان معنای ضعف، سستی و کندی به کار می رود. به عنوان نمونه وقتی گفته می شود: «يَجِدُ فِي جَسَدِهِ فَتْرَةً» یعنی در بدن او ضعف یافت.^۴ یا «طَرَفُ فَاتِرٍ» زمانی به کار می رود که چشم کم سو شده باشد؛^۵ اما در یک استعمال دیگر وقتی گفته می شود: «عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرَّسُلِ» انقطاع رسولان معنا شده است.^۶

در بین استعمال های مذکور، تمامی آن ها مطابق با معنای لغوی است؛ اما معنای آخر که به معنای انقطاع و فاصله ذکر شده با معنای لغوی اصلی تفاوت دارد؛ در این باره چند نکته قابل ذکر است:

مطالعات مهدوی

۱. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة ج ۴، ص ۴۷۰.

۲. الفتره: الانكسار والضعف (لسان العرب، ج ۵، ص ۴۳؛ ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۴۷۰؛ مجمع البحرین، ج ۴، ص ۴۳۴).

۳. فتر فُتُورًا: سكن عن حدته، ولان بعد شدته (فراهیدی، کتاب العین، ج ۸، ص ۱۱۵ و ۱۱۶؛ المحيط فی اللغة، ج ۹، ص ۴۲۶؛ اساس البلاغه، ص ۴۶۲).

۴. فراهیدی، کتاب العین، ج ۸، ص ۱۱۵.

۵. ابن منظور، لسان العرب، ج ۵، ص ۴۳.

۶. فیومی، المصباح المنیر، ج ۲، ص ۴۶۱.

۱. لغوی‌ها در تفسیر آیاتی که واژه فتر در آن‌ها به کار رفته، همان معنای ضعف و آرامش را قصد کرده‌اند؛ مثلاً ابن فارس در معنای آیه «لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ»^۱ می‌گوید: «أَي لَا يُضْعَف»^۲ راغب در مفردات ذیل آیه «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرَّسُولِ»^۳ می‌گوید: «سكون حال عن مجيء رسول الله؛ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ حال سكون و آرامشی که نتیجه آمدن رسول خدا عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.» وی درباره آیه «يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ»^۴ می‌گوید: «أَي لَا يَسْكُنُونَ عَنْ نَشَاطِهِمْ فِي الْعِبَادَةِ؛ از نشاط و شادمانی آن‌ها در عبادت، ضعف و سستی ندارند.»^۵

بنابراین معنای فترت در بین لغت‌شناسان در همان جوهره معنایی خود که ضعف و آرامش است به کار رفته است.

۲. مواردی که فترت به انقطاع معنا شده، درباره فترت بین رسولان است. شیخ صدوق بر این باور است که در اینجا رسول موضوعیت دارد. بدین معنا که در دوران حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام تا پیامبر اسلام عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسولی که صاحب شریعت باشد، وجود نداشته و انقطاع و فترتی شکل گرفته است؛ نه آنکه از اساس حجت الهی وجود نداشته باشد.^۶ شاید بتوان این‌طور تفسیر کرد که از دوران حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام تا دوران پیامبر اسلام عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسول صاحب شریعتی وجود نداشته است و اولیای الهی آن دوران نیز به ضعف و سستی کشیده شده‌اند. درست

۱. زخرف (۴۳): ۷۵.

۲. مانند (۵): ۱۹.

۳. انبیا (۲۱): ۲۰.

۴. راغب اصفهانی، مفردات، ص ۶۲۲.

۵. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۷.

همین معنا را برای فترت ائمه علیهم السلام نیز می‌توان در نظر داشت و دوران فترت آنان را تا زمان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه دورانی دانست که ایشان در ضعف و تقیّه به سر می‌بردند.

بنابراین در این روایت، فترت در ضعف و سکون دوران اهل بیت علیهم السلام معنا پیدا می‌کند؛ زیرا روایت مورد بحث در بیان معرفی کسی است که زمین را از عدالت پر می‌کند، همان‌گونه که از ظلم و ستم پر شده است. این هدف تنها در دوران امام مهدی عجل الله تعالی فرجه محقق خواهد شد و دیگر ائمه علیهم السلام دارای آن شرایط نبوده‌اند؛ چراکه به غیر از دوران امام علی و امام مجتبی علیهما السلام، آن نیز محدود، دیگر ائمه حکومت ظاهری نداشته تا اهداف خود را بتوانند در جامعه نهادینه کنند. شارحان کافی مانند مرحوم مجلسی شبیه همین قول را اخذ کرده است. وی مقصود از فترت را خفا و عدم ظهور و بروز ائمه علیهم السلام می‌داند.^۱

۳. کسی در این باره اشکال نکند که منظور از فترت ممکن است انقطاع امامت باشد و امام مهدی عجل الله تعالی فرجه بعد از دوران فاصله بین ائمه علیهم السلام ظهور خواهد کرد؛ چراکه باید گفت روایات متعدد و متنوعی بر لزوم امر امامت در تمام دوران‌ها تأکید دارد. شیخ صدوق در روایتی از هارون بن خارجه چنین نقل می‌کند:

«قَالَ لِي هَارُونُ بْنُ سَعْدِ الْعِجْلِيِّ قَدْ مَاتَ إِسْمَاعِيلُ الَّذِي كُنْتُمْ تَمُدُّونَ أَعْنَاقَكُمْ إِلَيْهِ وَ جَعْفَرُ شَيْخٍ كَبِيرٍ يَمُوتُ غَدًا أَوْ بَعْدَ غَدٍ فَتَبْقَوْنَ بِلَا إِمَامٍ فَلَمْ أَدْرِ مَا أَقُولُ لَهُ فَأَخْبَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع بِمَقَالَتِهِ فَقَالَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ أَبِي اللَّهِ وَاللَّهِ أَنْ يَنْقَطِعَ هَذَا الْأَمْرُ حَتَّى يَنْقَطِعَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ فَإِذَا رَأَيْتَهُ فَقُلْ لَهُ هَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ يَكْبُرُ وَ يَزُوجُهُ فَيُولَدُ لَهُ وَ لَدَّ فَيَكُونُ خَلْفًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ.»^۲

۱. مجلسی، مرآة العقول، ج ۴، ص ۵۴.

۲. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۶.

«هارون بن سعد عجللی به من گفت: آن اسماعیل که همه به موی و گردن می کشیدند درگذشت. جعفر نیز پیرمرد کهنسالی است که فردا پس فردا خواهد مرد. آنگاه شما بی امام خواهید ماند. من در پاسخ او فروماندم! این سخن را با امام صادق علیه السلام در میان گذاشتم. فرمود: هیهات! هیهات! به خدا سوگند این پیمان الهی هرگز بریده نخواهد شد. تو وقتی این شخص را ببینی تا آنگاه که شب و روز به پایان برسد، در پاسخش بگو: این موسی بن جعفر علیه السلام بزرگ خواهد شد. آنگاه ازدواج خواهد کرد و از او فرزندی به دنیا می آید که خود جانشین ما خواهد بود؛ إن شاء الله.»

علاوه بر آن، روایات بر لزوم حجت های الهی در هر عصری تأکید دارد؛ مانند:

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع تَكُونُ الْأَرْضُ لَيْسَ فِيهَا إِمَامٌ قَالَ لَا قُلْتُ يَكُونُ إِمَامَانِ قَالَ لَا إِلَّا وَ أَحَدُهُمَا صَامِتٌ.»

«به امام صادق علیه السلام گفتم: می شود زندگی بشر در سطح زمین برقرار باشد، اما امام و حجتی بر روی زمین نباشد؟ گفت: نه. گفتم: دو امام در یک زمان خواهد بود؟ گفت: نه، مگر آنکه یک نفر خاموش و مطیع باشد.»^۱

شیخ صدوق در این باره می گوید: «زمین تا روز قیامت هیچ گاه از وجود حجت خالی نمی ماند. از زمان آدم علیه السلام تا این زمان خالی نبوده است. اینکه زمین از امامی زنده و معروف خالی نمی ماند که او یا ظاهر و مشهور است و یا پنهان و مستور. اجماع شیعه تاکنون بر همین بوده است. پس امامت منقطع نشود و انقطاعش روا نباشد؛ زیرا تا شب و روز متصل است، آن نیز اتصال دارد.»

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۸، ح ۱.

در اینجا سؤالی قابل طرح است که روایاتی در این باره وجود دارد که در آن سخن از انقطاع حجت‌های الهی به میان آمده است. در یک گزارش واحد، زید نرسی از محمدبن علی حلبی چنین نقل می‌کند: از امام صادق علیه السلام پرسیدم:

«كَانَتْ الدُّنْيَا قَطُّ مُنْذُ كَانَتْ وَ لَيْسَ فِي الْأَرْضِ حُجَّةٌ؟ قَالَ: قَدْ كَانَتْ الْأَرْضُ وَ لَيْسَ فِيهَا رَسُولٌ وَ لَا نَبِيٌّ وَ لَا حُجَّةٌ وَ ذَلِكَ بَيْنَ آدَمَ وَ نُوحٍ فِي الْفِتْرَةِ وَ لَوْ سَأَلْتَ هَؤُلَاءِ عَنْ هَذَا لَقَالُوا: لَنْ تَخْلُو الْأَرْضَ مِنَ الْحُجَّةِ وَ كَذَّبُوا. إِنَّمَا ذَلِكَ شَيْءٌ بَدَأَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ، «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ» وَ قَدْ كَانَ بَيْنَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٍ عليهما السلام فِتْرَةٌ مِنَ الزَّمَانِ وَ لَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ نَبِيٌّ وَ لَا رَسُولٌ وَ لَا عَالِمٌ، فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صلوات الله عليه وآله بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ دَاعِيًا إِلَيْهِ.»^۱

زید از محمدبن علی حلبی چنین نقل می‌کند: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا تا به حال از وقتی که دنیا بوده، پیش آمده است که در زمین حجتی نباشد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «پیش آمده است که در زمین، نه پیامبری باشد و نه فرستاده‌ای و نه حجتی. این، در دوره فترت میان آدم و نوح علیهما السلام بوده است. حال اگر این مطلب را از اینان پرسی، بی‌شک خواهند گفت: زمین، هرگز از حجت، خالی نبوده است؛ ولی دروغ می‌گویند. همانا این، مطلبی بود که برای خداوند، در آن بدآ حاصل شد. پس پیامبران و بشارت‌دهندگان و هشداردهنگانی را برانگیخت، در حالی که میان عیسی علیه السلام و محمد صلوات الله عليه وآله برهه‌ای از زمان بود که در آن، نه پیامبری در زمین بود و نه فرستاده‌ای و نه عالمی. پس خداوند، محمد صلوات الله عليه وآله را برانگیخت تا بشارت‌دهنده و هشداردهنده و فراخواننده به سوی خداوند باشد.»

۱. اصل زید نرسی، الأصول الستة عشر، ص ۱۹۷.

درباره این روایت چند نکته قابل ذکر است:

اول: انتساب حدیث یادشده به امام، ثابت نیست؛ زیرا در کتاب الاصول السّنة عشر آمده و انتساب آن کتاب به مؤلفانش ثابت نیست. علامه مجلسی اصل زید نرسی را بنا بر نسخه‌ای قدیمی از منصور بن حسن بن حسین الآبی (م ۴۲۲ق) از محمد بن حسن قمی (م ۳۷۴ق) نقل کرده است. قمی نیز از ابو محمد، هارون بن موسی، التلعکبری از محمد بن همام از حمید بن زیاد از احمد بن زید بن جعفر الأزدي بزاز از محمد بن مثنی روایت کرده است.^۱ بر پایه بررسی‌های انجام شده از زمان منصور بن حسن تا زمان مجلسی کسی از این اصل اطلاعی نداشته است. بنابراین اعتبار این نسخه جای تردید وجود دارد؛ مگر اینکه روایات منقول در این اصل با روایات دیگر منابع هم‌پوشانی داشته باشد. افزون بر این، زید نرسی که راوی این حدیث است، توثیق نشده است.^۲

دوم: علامه مجلسی در توجیه روایت می‌گوید: «لعل المراد عدم الحجة و العالم الظاهرین لتظافر الأخبار بعدم خلو الأرض من حجة قط؛^۳ شاید مقصود، نبودن حجّت و عالم ظاهر و پیدا باشد؛ چراکه اخبار فراوانی بر این دلالت دارند که زمین هرگز از حجّت، خالی نبوده است.»

سوم: در این روایت دو فترت ادعا شده است: اول، فترت دوران آدم تا نوح عليهما السلام؛ دوم، فترت دوران عیسی عليه السلام تا پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله. درباره دوران آدم تا نوح عليهما السلام روایاتی وجود دارد که از وجود اولیای الهی در آن زمانه حکایت دارد. مانند روایت صدوق در کمال الدین که از امام باقر عليه السلام نقل کرده است:

^۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۴۴.

^۲ نجاشی، رجال، ص ۱۷۴، ش ۴۶۰.

^۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۲۲.

«فَلَمَّا انْقَضَتْ نُبُوَّةُ آدَمَ عَ وَاسْتُكْمِلَتْ أَيَّامُهُ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ أَنْ يَا آدَمُ إِنَّهُ قَدْ انْقَضَتْ نُبُوَّتُكَ وَاسْتُكْمِلَتْ أَيَّامُكَ فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذِي عِنْدَكَ وَ الْإِيمَانَ وَ الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ النُّبُوَّةِ فِي الْعَقَبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ عِنْدَ ابْنِكَ هَبَّةَ اللَّهِ فَإِنِّي لَنْ أَقْطَعَ الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ وَ الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ النُّبُوَّةِ فِي الْعَقَبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ لَنْ أَدْعَ الْأَرْضَ إِلَّا وَ فِيهَا عَالِمٌ يَعْرِفُ بِهِ دِينِي وَ يَعْرِفُ بِهِ طَاعَتِي وَ يَكُونُ نَجَاةً لِمَنْ يُوَلِّدُ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ نُوحٍ وَ ذَكَرَ آدَمُ عَ نُوحًا عَ وَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَاعَثَ نَبِيًّا اسْمُهُ نُوحٌ وَ إِنَّهُ يَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَكْذِبُونَهُ فَيَقْتُلُهُمُ اللَّهُ بِالطُّوفَانِ وَ كَانَ بَيْنَ آدَمَ وَ بَيْنَ نُوحٍ عَ عَشْرَةُ أَبَاءٍ كُلُّهُمْ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ.»^۱

«هنگامی که دوره نبوت آدم علیه السلام به سر رسید و روزگارش تمام شد، خدای تعالی به او وحی کرد که ای آدم، نبوت تو گذشت و روزگارت تمام شد. اکنون علمی که نزد تو است با ایمان و اسم اکبر و میراث نبوت باید در فرزندان آینده تو بماند. آن‌ها را به پسرت هبة الله بده؛ زیرا من هرگز علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را از ذریه آینده تو تا روز قیامت قطع نمی‌کنم. زمین را وانگذارم مگر آنکه در آن عالمی باشد که دین من به او شناخته شود و راه طاعت من به او فهمیده شود و وسیله نجات کسانی باشد که میان تو و نوح علیه السلام به دنیا آیند.»

در روایت فوق بر وجود عالمی در هر دوران تا قیامت تأکید شده است. علاوه بر آن به طور مشخص وصی حضرت آدم علیه السلام، هبة الله بوده و بین آدم و نوح علیه السلام ده نسل وجود داشته که همگی از پیامبران و حجت‌های الهی بوده‌اند. همچنین روایات دیگری مانند روایات لزوم خالی نبودن حجت در هر دوران مؤید روایت مذکور است.

۱. صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۲۱۳.

درباره فترت دوم که مشهورتر از فترت اول است باید گفت: روایاتی در این باره وجود دارد که وجود فترت به معنای انقطاع حجت‌های الهی نفی شده است. صدوق در روایتی از امام صادق علیه السلام آورده است:

«كَانَ بَيْنَ عِيسَى وَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ عَ خَمْسِمِائَةَ عَامٍ مِنْهَا مِائَتَانِ وَ خَمْسُونَ عَامًا لَيْسَ فِيهَا نَبِيٌّ وَ لَا عَالِمٌ ظَاهِرٌ قُلْتُ فَمَا كَانُوا قَالَ كَانُوا مُتَمَسِّكِينَ بِدِينِ عِيسَى عليه السلام قُلْتُ فَمَا كَانُوا قَالَ كَانُوا مُؤْمِنِينَ ثُمَّ قَالَ ع وَ لَا يَكُونُ الْأَرْضُ إِلَّا وَ فِيهَا عَالِمٌ.»

«بین عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله پانصد سال فاصله بود که در ۲۵۰ سال آن پیامبر و یا عالمی آشکار نبود. راوی گوید: در این مدت مردم چه می‌کردند؟ فرمود: به دین عیسی علیه السلام عمل می‌کردند. گفتم: چه حالی داشتند؟ فرمود: مؤمن بودند، سپس فرمود: زمین هیچ‌گاه از عالم خالی نمی‌ماند.»

در این روایت سخن از ظهور و آشکار شدن عالم سخن رفته است. بدین معنا که اولیای الهی بنا بر ادله مختلف فعالیت آنچنانی نداشته‌اند و گویا به نوعی در غیبت به سر برده‌اند.

همچنین در روایاتی دیگر به اسامی برخی از این حجج اشاره شده است. صدوق در کمال الدین روایت مفصلی ذکر کرده که در آن به حجت‌هایی بعد از عیسی علیه السلام همچون شمعون، یحیی بن زکریا، عزیر، دانیال، مکیخا، انشوبن مکیخا، دسیخابن انشوبن مکیخا، نسطورس بن دسیخا، مرعیدا و بحیرا اشاره کرده است.^۱ باز در روایات دیگر از افرادی مانند آبی،^۲ بالط،^۳ خالد بن سنان عیسی^۴ به عنوان وصایای عیسی علیه السلام و حجت‌های دوران قبل از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نام برده شده است.

۱. صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۲۲۴.

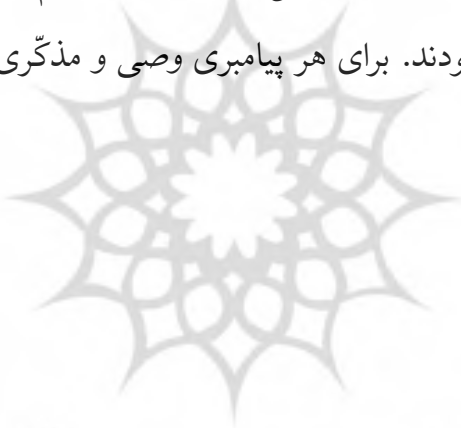
۲. همان، ج ۲، ص ۶۶۴.

۳. همان.

۴. همان، ص ۶۶۰.

از این دسته روایات به اجمال فهمیده می‌شود که بعد از دوران حضرت عیسی علیه السلام اولیایی برای هدایت مردم روی زمین وجود داشته‌اند.

شیخ صدوق در پایان بحث درباره فترت رسولان چنین می‌گوید: «فترت بین رسولان جایز است؛ زیرا رسولان مبعوث به شرایع و ادیان و تجدید و نسخ آن‌ها هستند؛ اما انبیا و ائمه علیهم السلام چنین نبوده و ائمه را نسزد که چنین کنند؛ زیرا به واسطه آن‌ها شریعتی نسخ نمی‌شود و دینی تجدید نمی‌گردد. ما می‌دانیم که بین نوح و ابراهیم، بین ابراهیم و موسی، بین موسی و عیسی و بین عیسی و محمد صلی الله علیه و آله انبیا و اوصیای فراوانی بوده‌اند، اما آن‌ها فقط مذکر امر خدا بودند و حافظ و نگه‌دارنده چیزهایی بودند که خدای تعالی نزد آن‌ها قرار داده بود؛ از قبیل وصایا، کتب، علوم و چیزهایی که رسولان از جانب او برای امت‌های خود آورده بودند. برای هر پیامبری وصی و مذکری بود که علوم و وصایای او را حافظ باشد.»^۱



نتیجه

روایت ابو حمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام گرچه از لحاظ سندی دارای ضعف بود، اما محتوای آن با توجه به تفسیر واژه فترت که به معنای ضعف و آرامش تبیین گردید با سایر روایات دیگر قابل تفسیر است. در این بین روایت واحدی به دوران انقطاع و فاصله بین اولیای الهی اشاره کرده است که علاوه بر ضعف منبع و سند، مقصود از فترت، ضعف و سکون دوران اهل بیت علیهم السلام معنا پیدا می‌کند.

۱. همان، ج ۲، ص ۶۵۷.

منابع

۱. ابن منظور، محمد بن مكرم، ۱۴۱۴ق، لسان العرب، تحقيق: ميردامادى، جمال الدين، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
۲. ابن بابويه، محمد بن على، ۱۳۹۵ش، كمال الدين و تمام النعمة، چ ۲، تحقيق: غفارى، على اكبر، تهران: انتشارات اسلاميه.
۳. ابن فارس، احمد بن فارس، ۱۴۰۴ق، معجم مقاييس اللغة، تصحيح: محمد، هارون، عبدالسلام، قم: مكتب الاعلام الاسلامي.
۴. اسماعيل بن عباد، ۱۴۱۴ق، المحيط فى اللغة، چ ۱، تحقيق و تصحيح: آل ياسين، محمد حسن، بيروت: عالم الكتاب.
۵. حميرى، عبدالله بن جعفر، ۱۴۱۳ق، قرب الإسناد، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليه السلام، قم: موسسه آل البيت عليه السلام.
۶. خويى، ابوالقاسم، ۱۴۱۰ق، معجم رجال الحديث، چ ۱، قم: مركز نشر آثار شيعه.
۷. راغب اصفهانى، حسين بن محمد، ۱۴۱۲ق، مفردات ألفاظ القرآن، چ ۱، تحقيق: داوودى، صفوان عدنان، بيروت - دمشق: دار القلم - الدار الشاميه.
۸. صفار، محمد بن حسن، ۱۴۰۴ق، بصائر الدرجات، چ ۲، تصحيح: كوچه باغى، محسن بن عباس على، قم: كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى.
۹. طوسى، محمد بن حسن، ۱۳۸۱ش، رجال، نجف: انتشارات حيدريه.
۱۰. فراهيدى، خليل بن احمد، ۱۴۰۹ق كتاب العين، چ ۲، قم: نشر هجرت.
۱۱. فيومى، احمد بن محمد، ۱۴۱۴ق مصباح المنير، چ ۲، قم: مؤسسه دار الهجرة.
۱۲. كلينى، محمد بن يعقوب، ۱۴۰۷ق، الكافى، چ ۴، تهران: دار الكتب الاسلاميه.
۱۳. كشى، محمد بن عمر، ۱۳۴۸ش، رجال الكشى، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد.

۱۴. مازندرانی، محمدصالح، ۱۳۸۲ق، شرح الكافي (الأصول والروضة)، چ ۱، تصحيح:

شعرانی، ابوالحسن، تهران: المكتبة الإسلامية.

۱۵. مؤسسه معارف اسلامی، ۱۴۲۸ق، معجم الأحاديث الإمام المهدي عليه السلام، چ ۲، قم: مسجد

مقدس جمکران.

۱۶. نجاشی، احمدبن علی، ۱۴۰۷ق، رجال النجاشي، قم: انتشارات جامعه مدرسین.

۱۷. نعمانی، محمدبن ابراهیم، ۱۳۹۷ش، الغيبة، چ ۱، تحقیق: غفاری، علی اکبر، تهران: مكتبة

الصدوق.

۱۸. نمازی شاهرودی، علی، ۱۴۱۴ق، مستدرکات علم رجال، چ ۱، تهران: فرزند مؤلف.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مطالعات هندوی

سال یازدهم / شماره ۵۱ / بهار ۱۴۰۰